



فصلنامه علمی مطالعات قدرت نرم



تحلیل گفتمان قدرت نرم در الگوی اسلامی- ایرانی پیشرفت با تأکید بر مفصل‌بندی عدالت اجتماعی

امیرعلی کتابی^۱

چکیده

قدرت نرم در نظم‌های سیاسی معاصر، صرفاً به جذابیت‌های فرهنگی یا ابزارهای تبلیغاتی محدود نیست، بلکه بر توانایی تولید مشروعیت هنجاری، اقناع اجتماعی و بازنمایی عدالت‌محور از نظام سیاسی استوار است. در این چارچوب، الگوی اسلامی-ایرانی پیشرفت تلاشی گفتمانی برای ارائه الگویی بدیل از توسعه است که می‌کوشد میان معنویت، عقلانیت و عدالت پیوندی ارگانیک برقرار کند. مسئله اصلی پژوهش حاضر آن است که قدرت نرم در این الگو چگونه صورت‌بندی می‌شود و مفصل‌بندی عدالت اجتماعی چه نقشی در تولید یا فرسایش آن دارد. پژوهش با اتکا به روش تحلیل گفتمان پساساختارگرا و با بهره‌گیری از نظریه لاکلائو و موفه، و بر پایه تحلیل اسناد بالادستی و برخی پژوهش‌های مرتبط، نشان می‌دهد که عدالت اجتماعی در الگوی پیشرفت به مثابه یک دال مرکزی عمل می‌کند و مفاهیمی چون کرامت انسانی، استقلال، مردم‌سالاری دینی و رفاه عمومی را در یک زنجیره هم‌ارزی سامان می‌دهد. یافته‌ها حاکی از آن است که عدالت در سند الگو در ابعاد توزیعی، اقتصادی، قضایی، جنسیتی و فضایی صورت‌بندی شده، اما پایداری قدرت نرم این گفتمان وابسته به گذار از عدالت متنی به عدالت عملی و کاهش شکاف میان گفتار رسمی و تجربه زیسته شهروندان است.

واژه‌های کلیدی:

قدرت نرم، عدالت اجتماعی، الگوی اسلامی-ایرانی پیشرفت، تحلیل گفتمان، مفصل‌بندی، مشروعیت هنجاری.

۳۷

دوره ۱۴، شماره ۲، پیاپی ۳۷
تابستان ۱۴۰۳

مقاله پژوهشی

تاریخ دریافت:

۱۸-۱-۱۴۰۳

تاریخ پذیرش:

۱۴-۵-۱۴۰۳

صحن: ۱۵۳-۱۳۵

شاب چاپی: ۵۵۸۰-۲۳۲۲

رتبه علمی

ب

پژوهش‌های گوناگونی در :
JOURNALS.MSRT.IR



اسکن کنید

مقدمه و بیان مسأله

تحولات پارادایمی در علوم سیاسی و جامعه‌شناسی قدرت در اواخر قرن بیستم و اوایل قرن بیست‌ویکم، تلقی کلاسیک از قدرت را که عمدتاً بر اجبار، ابزارهای نظامی و توان اقتصادی استوار بود، به سوی سازوکارهای نرم، معنایی و نمادین سوق داده است. در این چارچوب، جوزف نای مفهوم «قدرت نرم» را برای توضیح این واقعیت طرح کرد که دستیابی به اهداف سیاسی از طریق جذابیت هنجاری، اعتبار فرهنگی و مشروعیت سیاست‌ها، پایدارتر و کم‌هزینه‌تر از اتکا به زور یا پاداش‌های مادی است (Nye, 2004). بر این اساس، قدرت نرم صرفاً یک متغیر حاشیه‌ای یا تبلیغی نیست، بلکه به ظرفیت یک نظم سیاسی برای تولید رضایت، اعتماد و هم‌پذیری از رهگذر صورت‌بندی‌های ارزشی و نهادی اشاره دارد. از همین رو، الگوهای توسعه در جوامع معاصر نیز دیگر صرفاً برنامه‌هایی فنی-اقتصادی برای تخصیص منابع محسوب نمی‌شوند، بلکه پروژه‌هایی گفتمانی و تمدنی‌اند که با بازتعریف نسبت میان دین، دولت و جامعه، در پی تولید افق‌های معنایی بدیل و جاذبه‌های هنجاری نوین هستند.

در جمهوری اسلامی ایران، الگوی اسلامی-ایرانی پیشرفت به‌مثابه تلاشی برای ارائه صورت‌بندی بومی و هویتی از توسعه، در همین افق قابل فهم است. این الگو که در تقابل انتقادی با مدل‌های نوسازی غربی و مبتنی بر سکولاریسم معرفتی و عقلانیت ابزاری صورت‌بندی شده، بر سه رکن اساسی معنویت، علم و عدالت تأکید می‌ورزد (مرکز الگوی اسلامی-ایرانی پیشرفت، ۱۳۹۷). در میان این ارکان، عدالت اجتماعی جایگاهی تعیین‌کننده دارد؛ زیرا در اندیشه شیعی و گفتمان انقلاب اسلامی، عدالت نه صرفاً یک ارزش اخلاقی، بلکه شاخصی برای سنجش اصالت پیشرفت و مبنایی برای تولید مشروعیت سیاسی و اجتماعی است. از این منظر، رشد اقتصادی یا پیشرفت نهادی زمانی واجد اعتبار گفتمانی است که با رفع تبعیض، صیانت از کرامت انسانی و گسترش فرصت‌های عادلانه همراه باشد (دفتر حفظ و نشر آثار حضرت آیت‌الله العظمی خامنه‌ای، ۱۳۹۷).

با این حال، کارکرد این دال در سطح عمومی و در میدان اجتماعی، با چالش‌هایی جدی روبه‌رو است. از یک سو، پژوهش‌های عدالت‌پژوهی در ایران نشان داده‌اند که عدالت در اسناد و متون بومی، از جامعیت مفهومی قابل توجهی برخوردار است و به ابعاد مختلف توزیعی، اقتصادی، حقوقی و نهادی توجه دارد (سیدباقری، ۱۳۹۷؛ واعظی، ۱۳۹۹؛ پورفرج، ۱۳۸۹). از سوی دیگر، برخی تحقیقات جامعه‌شناختی و اقتصادی از وجود شکاف‌هایی میان این صورت‌بندی رسمی و تجربه زیسته جامعه در حوزه‌هایی چون توزیع ثروت، فرصت‌های آموزشی و نابرابری‌های فضایی حکایت دارند (کتابی، ۱۴۰۰؛ حاتجی‌زاده، ۱۳۹۹؛ هزارجریبی، ۱۳۹۰). از منظر تحلیل گفتمان پساساختارگرا، چنین شکافی صرفاً یک مسئله اجرایی نیست، بلکه می‌تواند به بحران تثبیت معنا، تضعیف اعتبار هژمونیک دال‌های مرکزی و در نهایت فرسایش سرمایه اجتماعی و قدرت نرم بینجامد.

بر این اساس، مسئله اصلی این پژوهش آن است که عدالت اجتماعی در الگوی اسلامی-ایرانی پیشرفت چگونه مفصل‌بندی می‌شود و این مفصل‌بندی چه نسبتی با تولید یا تضعیف قدرت نرم جمهوری اسلامی ایران دارد؟ نوشتار حاضر با تکیه بر نظریه تحلیل گفتمان لاکلاو و موفه، می‌کوشد نشان دهد که عدالت اجتماعی در این الگو چگونه به‌منزله دال مرکزی یا دال



مفصل‌بند، مفاهیمی چون کرامت انسانی، رفاه عمومی، استقلال، مردم‌سالاری دینی، حقوق شهروندی و مشارکت اجتماعی را در یک زنجیره هم‌ارزی گرد می‌آورد؛ و در عین حال، چگونه شکاف میان «عدالت متنی» و «عدالت عملی» می‌تواند ظرفیت اقناعی و جاذبه هنجاری این گفتمان را محدود کند. از این منظر، تحلیل عدالت اجتماعی نه فقط برای فهم منطق درونی الگوی پیشرفت، بلکه برای ارزیابی توان آن در تولید قدرت نرم نیز ضرورتی بنیادین دارد.

در ادبیات معاصر علوم سیاسی، قدرت نرم به توانایی یک نظام سیاسی برای شکل‌دهی به ترجیحات، جلب همراهی و تولید پذیرش از طریق جذابیت هنجاری، مشروعیت ارزشی و اقناع اجتماعی اشاره دارد؛ از این‌رو، پایداری آن بیش از هر چیز به انسجام میان گفتار رسمی، ساختارهای نهادی و تجربه زیسته شهروندان وابسته است (Nye, 2004). در این چارچوب، الگوی اسلامی-ایرانی پیشرفت را می‌توان صرفاً یک سند برنامه‌ای یا توسعه‌ای تلقی نکرد، بلکه باید آن را پروژه‌ای گفتمانی دانست که در پی تثبیت نوعی نظم معنایی بومی برای تعریف پیشرفت، دولت مطلوب و نسبت میان توسعه مادی و تعالی انسانی است. در متن این نظم گفتمانی، عدالت اجتماعی جایگاهی ممتاز دارد؛ زیرا این مفهوم نه تنها یکی از اهداف کلیدی الگو، بلکه سازوکاری محوری برای تولید مشروعیت داخلی، همبستگی اجتماعی و جاذبه هنجاری در سطح ملی و فراملی محسوب می‌شود.

اهمیت مسئله از آنجا ناشی می‌شود که عدالت اجتماعی در گفتمان الگوی اسلامی-ایرانی پیشرفت، صرفاً به معنای توزیع متوازن منابع اقتصادی نیست، بلکه به مثابه دالی مرکزی، مجموعه‌ای از مفاهیم و مطالبات همچون کرامت انسانی، رفع تبعیض، رفاه عمومی، استقلال، مشارکت اجتماعی، حقوق شهروندی و مردم‌سالاری دینی را در یک زنجیره هم‌ارزی مفصل‌بندی می‌کند. به بیان دیگر، عدالت در این گفتمان نقشی فراتر از یک مؤلفه سیاستی دارد و به نقطه اتصال میان اخلاق، سیاست، اقتصاد و هویت تمدنی بدل می‌شود. در نتیجه، هرگونه ارزیابی از ظرفیت قدرت نرم جمهوری اسلامی ایران در چارچوب این الگو، ناگزیر از تحلیل نحوه صورت‌بندی عدالت و چگونگی تثبیت معنایی آن است.

با این حال، مسئله اصلی آن است که این مفصل‌بندی گفتمانی، در سطح تحقق اجتماعی با ابهام‌ها و تنش‌هایی روبه‌روست. اگرچه اسناد بالادستی و متون نظری مرتبط با الگوی اسلامی-ایرانی پیشرفت، تصویری منسجم و هنجاری از عدالت ارائه می‌کنند، شواهد برگرفته از مطالعات اجتماعی و اقتصادی در ایران نشان می‌دهد که در حوزه‌هایی مانند نابرابری درآمدی، شکاف‌های طبقاتی، توزیع نامتوازن فرصت‌ها، دسترسی نابرابر به منابع عمومی و احساس تبعیض، همچنان چالش‌های ساختاری قابل توجهی وجود دارد. این وضعیت سبب می‌شود میان «عدالت به مثابه گفتار رسمی» و «عدالت به مثابه تجربه اجتماعی» فاصله‌ای پدید آید؛ فاصله‌ای که از منظر تحلیل گفتمان، صرفاً یک ناکارآمدی اجرایی نیست، بلکه می‌تواند نشانه‌ای از گسست در فرایند هرژمونیک‌سازی دال مرکزی عدالت باشد.

بر مبنای رویکرد لاکلاو و موفه، هیچ گفتمانی به صورت طبیعی و نهایی تثبیت نمی‌شود، بلکه هرژمونی آن در گرو توانایی‌اش در مفصل‌بندی مؤثر دال‌ها، حذف یا مهار معناهای رقیب و ایجاد نوعی انسداد معنایی موقت است (Laclau & Mouffe, 2001).



(۱۹۸۵). از این منظر، عدالت اجتماعی در الگوی اسلامی-ایرانی پیشرفت زمانی می‌تواند به منبعی برای تولید قدرت نرم تبدیل شود که نه فقط در سطح متن و ایده، بلکه در سطح سیاست‌گذاری، کارآمدی نهادی و ادراک عمومی نیز به عنوان واقعیتهای قابل باور بازتولید شود. در غیر این صورت، عدالت از یک دال هژمونیک مولد مشروعیت، به دالی مناقشه‌پذیر و آسیب‌پذیر بدل خواهد شد که نه تنها توان اقناعی گفتمان را کاهش می‌دهد، بلکه امکان بازتعریف آن از سوی گفتمان‌های رقیب را نیز فراهم می‌سازد.

بر این اساس، خلأ اصلی در ادبیات موجود آن است که اغلب پژوهش‌ها یا عدالت اجتماعی را در سطحی هنجاری، اخلاقی و سیاستی بررسی کرده‌اند، یا قدرت نرم را عمدتاً در ابعاد فرهنگی، رسانه‌ای و دیپلماتیک تحلیل نموده‌اند؛ در حالی که نسبت درونی میان مفصل‌بندی گفتمانی عدالت اجتماعی و ظرفیت تولید قدرت نرم در چارچوب الگوی اسلامی-ایرانی پیشرفت کمتر به صورت منسجم و نظری‌مند مطالعه شده است. بنابراین، مسئله این پژوهش آن است که عدالت اجتماعی در این الگو چگونه به عنوان دال مرکزی صورت‌بندی می‌شود، با چه مفاهیم و دال‌هایی پیوند می‌یابد، و این صورت‌بندی چه پیامدهایی برای تقویت یا تضعیف قدرت نرم جمهوری اسلامی ایران دارد. در این چارچوب، فرض محوری پژوهش آن است که توان قدرت نرم این گفتمان، نه صرفاً به غنای مفهومی عدالت در سطح اسناد، بلکه به میزان کاهش شکاف میان بازنمایی رسمی عدالت و تحقق عینی آن در زندگی اجتماعی وابسته است.

در راستای تبیین مسئله پژوهش، این مطالعه در پی پاسخ‌گویی به این سؤال اصلی است که عدالت اجتماعی در الگوی اسلامی-ایرانی پیشرفت چگونه مفصل‌بندی می‌شود و این مفصل‌بندی چه پیامدهایی برای تولید و پایداری قدرت نرم جمهوری اسلامی ایران دارد. بر مبنای این پرسش محوری، سؤالات فرعی پژوهش عبارت‌اند از: نخست، عدالت اجتماعی در متن الگوی اسلامی-ایرانی پیشرفت با چه مؤلفه‌ها، دال‌ها و نشانه‌هایی صورت‌بندی می‌شود؛ دوم، این دال چگونه با مفاهیمی چون کرامت انسانی، رفاه عمومی، استقلال، مردم‌سالاری دینی، حقوق شهروندی و مشارکت اجتماعی در یک زنجیره هم‌ارزی پیوند می‌یابد؛ سوم، چه منطق گفتمانی‌ای عدالت اجتماعی را به دال مرکزی این الگو تبدیل می‌کند؛ چهارم، این مفصل‌بندی از چه ظرفیتی برای تولید مشروعیت، جاذبه هنجاری و اقناع اجتماعی به عنوان ارکان قدرت نرم برخوردار است؛ و پنجم، شکاف میان گفتار رسمی عدالت و تجربه زیسته نابرابری‌های اجتماعی چه تأثیری بر ثبات هژمونیک این گفتمان دارد.

هدف اصلی پژوهش، تحلیل چگونگی مفصل‌بندی عدالت اجتماعی در الگوی اسلامی-ایرانی پیشرفت و تبیین نسبت آن با ظرفیت تولید قدرت نرم است. در سطح جزئی‌تر، پژوهش می‌کوشد دال مرکزی و عناصر هم‌ارز گفتمان عدالت را شناسایی کند، نحوه پیوند این دال با دیگر مؤلفه‌های ارزشی و سیاسی الگو را توضیح دهد، ظرفیت آن را در تولید مشروعیت و جاذبه هنجاری بررسی کند، و در نهایت، پیامدهای شکاف میان عدالت متنی و عدالت عملی را برای پایداری گفتمانی و کارآمدی قدرت نرم نشان دهد.



فرضیه پژوهش

فرضیه یا انتظار نظری این پژوهش آن است که عدالت اجتماعی در الگوی اسلامی-ایرانی پیشرفت به مثابه دال مرکزی، مفاهیم ارزشی، اجتماعی و سیاسی را در یک زنجیره هم‌ارزی مفصل‌بندی می‌کند و از این طریق، زمینه تولید مشروعیت، اعتماد عمومی و جاذبه هنجاری را به عنوان پایه‌های قدرت نرم فراهم می‌سازد. با این حال، پایداری این ظرفیت به میزان انطباق میان بازنمایی گفتمانی عدالت در سطح اسناد و تحقق عینی آن در سطح سیاست‌گذاری و تجربه زیسته شهروندان وابسته است؛ از این رو، هرچه فاصله میان عدالت گفتاری و عدالت عملی افزایش یابد، انسجام هژمونیک گفتمان تضعیف و در نتیجه، توان اقناعی و قدرت نرم برآمده از آن کاهش خواهد یافت.

پیشینه پژوهش

ادبیات مرتبط با موضوع این پژوهش را می‌توان در سه حوزه اصلی دسته‌بندی کرد: مطالعات قدرت نرم، پژوهش‌های عدالت اجتماعی در چارچوب الگوی اسلامی-ایرانی پیشرفت، و آثار تحلیل گفتمان. بررسی این سه حوزه نشان می‌دهد که اگرچه هر یک بخشی از ابعاد مسئله را روشن ساخته‌اند، پیوند میان عدالت اجتماعی و قدرت نرم در بستر الگوی اسلامی-ایرانی پیشرفت هنوز به‌طور مستقیم، منسجم و نظریه‌مند تبیین نشده است. به بیان دیگر، بخش عمده‌ای از پژوهش‌های موجود یا قدرت نرم را در سطح منابع فرهنگی، ارزشی و هویتی تحلیل کرده‌اند، یا عدالت را در سطح هنجاری، مفهومی و سیاستی مورد بحث قرار داده‌اند؛ اما کمتر پژوهشی به این مسئله پرداخته است که عدالت اجتماعی چگونه می‌تواند در مقام یک سازوکار گفتمانی، به تولید مشروعیت، جاذبه و اقناع اجتماعی بینجامد (Laclau & Mouffe, 2001).

در حوزه مطالعات قدرت نرم، چارچوب نظری جوزف نای همچنان مبنای اصلی تحلیل‌ها به شمار می‌رود. نای، قدرت نرم را توانایی اثرگذاری بر ترجیحات و رفتار دیگران از طریق جاذبه، اقناع و مشروعیت می‌داند، نه از راه اجبار و تحمیل (Nye, 2004). بر این اساس، قدرت نرم بر ظرفیت‌های نمادین، ارزشی و فرهنگی تکیه دارد و از رهگذر پذیرش و همراهی، نفوذ سیاسی و اجتماعی ایجاد می‌کند. با وجود این، در بخش قابل توجهی از این ادبیات، قدرت نرم عمدتاً به صورت مجموعه‌ای از منابع پراکنده، نظیر فرهنگ، هویت، ایدئولوژی و اعتبار سیاسی، فهم شده و کمتر به منطق درونی پیوند این عناصر در قالب یک کلیت گفتمانی پرداخته شده است. از این رو، عدالت اجتماعی در این آثار غالباً به عنوان یکی از ارزش‌های مطلوب مطرح می‌شود، نه به مثابه دالی محوری که بتواند در تولید جاذبه هنجاری و بازتولید مشروعیت نقش بنیادین ایفا کند (Laclau & Mouffe, 2001).

در حوزه دوم، یعنی پژوهش‌های مرتبط با عدالت اجتماعی در الگوی اسلامی-ایرانی پیشرفت، تمرکز اصلی بر تبیین مفهومی، هنجاری و اسنادی عدالت بوده است. در مقاله «مفاهیم و معیارهای عدالت اجتماعی و اقتصادی در چارچوب الگوی اسلامی-ایرانی پیشرفت»، عدالت به منزله رعایت استحقاق، شایستگی، سهم و نصیب تعریف می‌شود و در عین حال، بر برابری در حقوق و فرصت‌های پایه، تناسب میان تلاش و پاداش، صیانت از حقوق مالکیت مشروع، و جبران نابرابری‌های ناموجه تأکید می‌شود.



(خامنه‌ای، ۱۳۹۰). در این تلقی، عدالت صرفاً معادل برابری نتایج نیست، بلکه مفهومی چندبعدی است که عناصر توزیعی، استحقاقی، حمایتی و نهادی را به‌طور هم‌زمان دربر می‌گیرد (خامنه‌ای، ۱۳۹۰). اهمیت این رویکرد در آن است که عدالت را از سطح یک فضیلت اخلاقی یا شعار سیاسی فراتر می‌برد و آن را به معیاری برای تنظیم مناسبات اجتماعی و اقتصادی در الگوی پیشرفت تبدیل می‌کند (خامنه‌ای، ۱۳۹۰).

در ادامه این مباحث، بستان، فولادی‌وندا، لطیفی و رحمتی در بررسی عدالت در پیش‌نویس سند الگوی اسلامی-ایرانی پیشرفت نشان می‌دهند که عدالت در این سند، مفهومی چندساحتی است و ابعادی چون عدالت اقتصادی، سیاسی، قضایی، جنسیتی، فضایی، توزیعی، مالیاتی و بین‌نسلی را دربر می‌گیرد (بستان و همکاران، ۱۴۰۰). این پژوهش از آن جهت حائز اهمیت است که نشان می‌دهد عدالت در سند الگو به حوزه خاصی محدود نشده، بلکه در لایه‌های مختلف حیات اجتماعی و نظام حکمرانی حضور دارد. با این حال، نتیجه انتقادی پژوهش آن است که سند در تبیین شیوه تحقق عدالت اجتماعی، به‌ویژه در حوزه اقتصاد و نسبت میان نقش دولت و مردم، از صراحت کافی برخوردار نیست و امکان قرائت‌های متفاوت از آن وجود دارد (بستان و همکاران، ۱۴۰۰). بنابراین، هرچند این‌گونه مطالعات به شناسایی ابعاد و مؤلفه‌های عدالت یاری رسانده‌اند، اما همچنان نحوه مفصل‌بندی این ابعاد در قالب یک منطق گفتمانی منسجم را به‌طور کافی توضیح نداده‌اند.

در سطح مکمل، برخی گزارش‌ها و اسناد ناظر به الگوی اسلامی-ایرانی پیشرفت نیز بر جایگاه محوری عدالت تأکید کرده‌اند. از جمله، گزارش ایکنا درباره چهاردهمین کنفرانس الگوی اسلامی-ایرانی پیشرفت، عدالت را یکی از ارزش‌های معیار و مبانی اساسی الگو معرفی می‌کند و نشان می‌دهد که این مفهوم در مبانی خداشناختی، انسان‌شناختی، جامعه‌شناختی و نیز در عرصه‌های اجتماعی، حقوقی، فرهنگی، سیاسی و امنیتی مورد توجه قرار گرفته است. هرچند این دسته از منابع، از حیث اعتبار دانشگاهی هم‌تراز مقاله علمی-پژوهشی نیستند، اما در بازنمایی رسمی جایگاه عدالت در گفتمان الگو، داده‌هایی مکمل و قابل استفاده فراهم می‌کنند.

حوزه سوم، یعنی تحلیل گفتمان، چارچوب نظری لازم برای تبیین نسبت میان عدالت اجتماعی و قدرت نرم را فراهم می‌آورد. لاکلاو و موفه نشان می‌دهند که مفاهیم سیاسی واجد معنای ثابت و ذاتی نیستند، بلکه در فرایند مفصل‌بندی و در نسبت با دال‌های رقیب معنا می‌یابند (Laclau & Mouffe, 1985). در این چارچوب، یک دال زمانی به دال مرکزی تبدیل می‌شود که بتواند مجموعه‌ای از مفاهیم، مطالبات و نشانه‌ها را در زنجیره‌ای هم‌ارز گرد آورد و حول خود تثبیت کند. بر این اساس، عدالت اجتماعی می‌تواند در الگوی اسلامی-ایرانی پیشرفت نقش دال مرکزی را ایفا کند؛ دالی که مفاهیمی چون پیشرفت، کرامت، رفاه، استقلال، مشارکت و مردم‌سالاری دینی را درون یک منظومه معنایی منسجم سامان می‌دهد (Laclau & Mouffe, 1985). فیرکلاف با تأکید بر رابطه دیالکتیکی میان گفتمان و ساخت اجتماعی، گفتمان را نه صرفاً بازتاب واقعیت، بلکه عنصری مؤثر در برساخت، بازتولید و مشروعیت‌بخشی به نظم اجتماعی می‌داند (Fairclough, 1995). این فهم با دیدگاه لاکلاو و موفه درباره



تثبیت هژمونیک معنا نیز هم‌خوان است، در نتیجه، فهم جایگاه عدالت در الگوی پیشرفت بدون توجه به سازوکارهای گفتمانی آن، به تحلیلی ناقص و سطحی منتهی خواهد شد.

برآیند مطالعات پیشین نشان می‌دهد که دست‌کم سه خلأ اساسی در ادبیات موجود وجود دارد. نخست آنکه در مطالعات قدرت نرم، عدالت اجتماعی کمتر به‌عنوان منبعی مستقل برای تولید جاذبه هنجاری و اقتناع سیاسی بررسی شده است. دوم آنکه در پژوهش‌های مربوط به الگوی اسلامی-ایرانی پیشرفت، عدالت عمدتاً در قالب ابعاد، شاخص‌ها و مؤلفه‌ها توصیف شده، اما منطق پیونددهنده این ابعاد در سطح گفتمانی کمتر مورد توجه قرار گرفته است (بستان و همکاران، ۱۴۰۰؛ خامنه‌ای، ۱۳۹۰). سوم آنکه در ادبیات تحلیل گفتمان نیز، با وجود فراهم‌بودن ابزار مفهومی مناسب، پیوند مستقیم میان عدالت اجتماعی و قدرت نرم در متن الگوی اسلامی-ایرانی پیشرفت کمتر موضوع پژوهش مستقل قرار گرفته است. از این‌رو، پژوهش حاضر می‌کوشد با تکیه بر رویکرد تحلیل گفتمان، عدالت اجتماعی را نه صرفاً به‌عنوان یک ارزش هنجاری یا هدف سیاستی، بلکه به‌مثابه دال مرکزی مشروعیت‌ساز در گفتمان الگوی اسلامی-ایرانی پیشرفت تحلیل کند و نشان دهد این دال چگونه می‌تواند ظرفیت قدرت نرم را تولید، تقویت یا در صورت شکاف میان گفتار و واقعیت اجتماعی، تضعیف کند. نوآوری این مطالعه نیز دقیقاً در همین صورت‌بندی نهفته است.

چارچوب نظری

چارچوب نظری این پژوهش بر پیوند سه سطح تحلیلی استوار است: نخست، مفهوم قدرت نرم به‌عنوان ظرفیت اثرگذاری از طریق جاذبه، مشروعیت و اقتناع؛ دوم، عدالت اجتماعی به‌مثابه یک دال هنجاری-سیاسی در الگوی اسلامی-ایرانی پیشرفت؛ و سوم، تحلیل گفتمان به‌عنوان رهیافتی که امکان تبیین نحوه مفصل‌بندی این دو را در یک نظم معنایی فراهم می‌کند. بر این اساس، مسئله اصلی پژوهش حاضر آن است که عدالت اجتماعی چگونه در گفتمان الگوی اسلامی-ایرانی پیشرفت به صورت یک دال مرکزی عمل می‌کند و از رهگذر تثبیت معنا، تولید مشروعیت و برانگیختن پذیرش اجتماعی، به تقویت قدرت نرم می‌انجامد.

در سطح نخست، مفهوم قدرت نرم در اندیشه جوزف نای ناظر بر آن نوع از قدرتی است که نه از راه اجبار و تهدید، بلکه از طریق جاذبه، اقتناع و شکل‌دادن به ترجیحات دیگران عمل می‌کند (Nye, 2004). از نظر نای، زمانی یک کنشگر از قدرت نرم برخوردار است که بتواند دیگران را به‌گونه‌ای تحت تأثیر قرار دهد که آنان خواسته‌ها و اولویت‌های خود را با او همسو سازند، بی‌آنکه الزاماً از سازوکارهای سخت یا پرداخت‌های مادی استفاده شده باشد. در این تلقی، منابع قدرت نرم معمولاً شامل فرهنگ، ارزش‌های سیاسی و سیاست‌هایی هستند که در نگاه دیگران مشروع و معتبر تلقی می‌شوند. بنابراین، عنصر مشروعیت در این چارچوب جایگاهی محوری دارد؛ زیرا جاذبه بدون مشروعیت پایدار نمی‌ماند و اقتناع نیز بدون اعتبار هنجاری شکل نمی‌گیرد.

با وجود اهمیت صورت‌بندی نای، این چارچوب در شکل کلاسیک خود کمتر توضیح می‌دهد که ارزش‌ها و هنجارها چگونه در یک منظومه معنایی خاص به منبع جاذبه تبدیل می‌شوند. به تعبیر دیگر، نظریه قدرت نرم روشن می‌سازد که جاذبه هنجاری می‌تواند منشأ قدرت باشد، اما برای توضیح چگونگی تولید، تثبیت و بازتولید این جاذبه، نیازمند یک سطح تحلیلی مکمل است. در

اینجا تحلیل گفتمان اهمیت می‌یابد؛ زیرا نشان می‌دهد که جاذبه و مشروعیت، صرفاً پیامد برخورداری از یک ارزش نیستند، بلکه نتیجه نحوه صورت‌بندی آن ارزش در یک گفتمان مسلط‌اند. از این منظر، عدالت اجتماعی تنها زمانی می‌تواند به منبع قدرت نرم تبدیل شود که در قالب یک نظم معنایی منسجم، به‌عنوان نشانه‌ای از حقانیت، کارآمدی و برتری هنجاری بازنمایی شود.

در سطح دوم، عدالت اجتماعی در این پژوهش صرفاً یک آرمان اخلاقی یا یک هدف سیاستی تلقی نمی‌شود، بلکه به‌منزله یکی از بنیان‌های هنجاری الگوی اسلامی-ایرانی پیشرفت فهم می‌شود. در متن «مفاهیم و معیارهای عدالت اجتماعی و اقتصادی در چارچوب الگوی اسلامی-ایرانی پیشرفت»، عدالت با عناصری چون استحقاق، شایستگی، رعایت حقوق، فرصت‌های پایه، تناسب میان تلاش و پاداش، و جبران نابرابری‌های ناموجه تعریف می‌شود (خامنه‌ای، ۱۳۹۰). این تعریف نشان می‌دهد که عدالت در این چارچوب، مفهومی صرفاً توزیعی یا صرفاً اخلاقی نیست، بلکه صورت‌بندی جامعی از نظم مطلوب اجتماعی را نمایندگی می‌کند. به همین دلیل، عدالت می‌تواند از سطح یک مؤلفه فرعی فراتر رود و به اصلی سازمان‌دهنده در تعریف نسبت دولت، جامعه، حقوق، رفاه، مشارکت و پیشرفت بدل شود.

پژوهش بستان و همکاران نیز مؤید همین نکته است که عدالت در پیش‌نویس سند الگوی اسلامی-ایرانی پیشرفت، مفهومی چندساحتی و فراگیر است و قلمروهای اقتصادی، سیاسی، قضایی، جنسیتی، فضایی، مالیاتی و بین‌نسلی را دربر می‌گیرد (بستان و همکاران، ۱۴۰۰). اهمیت نظری این یافته در آن است که عدالت را به‌مثابه مفهومی پیوندزننده میان حوزه‌های مختلف حکمرانی معرفی می‌کند. با این همه، همان‌گونه که نویسندگان یادشده تصریح می‌کنند، سند در سطح تبیین سازوکار تحقق عدالت اجتماعی و چگونگی انسجام‌بخشی عملی میان این ابعاد، از صراحت کافی برخوردار نیست (بستان و همکاران، ۱۴۰۰). در نتیجه، برای فهم اینکه عدالت چگونه می‌تواند در این الگو کارکرد مشروعیت‌ساز و قدرت‌آفرین پیدا کند، باید به سطح گفتمانی تحلیل گذار کرد.

در سطح سوم، چارچوب نظری پژوهش از رهیافت تحلیل گفتمان لاکلاو و موفه بهره می‌گیرد. در این رهیافت، معنا امری ثابت و ذاتی نیست، بلکه در فرایند مفصل‌بندی و از خلال روابط هژمونیک شکل می‌گیرد. مفصل‌بندی به این معناست که عناصر و نشانه‌های پراکنده در یک زنجیره هم‌ارزی کنار یکدیگر قرار می‌گیرند و حول یک یا چند دال مرکزی سازمان می‌یابند. دال مرکزی همان نشانه ممتاز و محوری است که سایر عناصر گفتمان در نسبت با آن معنا می‌گیرند و انسجام می‌یابند. از این منظر، عدالت اجتماعی را می‌توان دال مرکزی در گفتمان الگوی اسلامی-ایرانی پیشرفت در نظر گرفت؛ دالی که مفاهیمی چون پیشرفت، کرامت انسانی، رفاه، استقلال، مشارکت، مردم‌سالاری دینی و امنیت اجتماعی را در یک منظومه معنایی یکپارچه گرد می‌آورد.

بر اساس این چارچوب، عدالت اجتماعی صرفاً یکی از اجزای گفتمان نیست، بلکه نشانه‌ای است که توانایی مفصل‌بندی سایر مؤلفه‌ها را دارد. وقتی پیشرفت در نسبت با عدالت معنا یابد، از یک فرایند صرفاً رشد‌محور یا تکنوکراتیک فاصله می‌گیرد و به الگویی هنجارمند و مشروع بدل می‌شود. وقتی رفاه در پیوند با عدالت قرار گیرد، دیگر به مصرف یا انباشت صرف فروکاسته نمی‌شود، بلکه در چارچوب حق، استحقاق و توزیع منصفانه فهم می‌شود. همچنین، هنگامی که مشارکت و مردم‌سالاری دینی در



نسبت با عدالت بازخوانی شوند، به منزله سازوکارهایی برای تضمین کرامت و رفع تبعیض معنا پیدا می‌کنند. بنابراین، عدالت در اینجا نقش یک دال سازمان‌دهنده را ایفا می‌کند که انسجام درونی گفتمان را ممکن می‌سازد (Lacau & Mouffe, 1985).

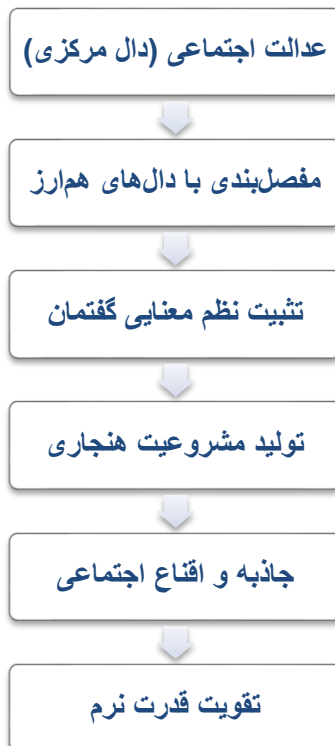
در تکمیل این رهیافت، رویکرد نورمن فیرکلاف نیز برای پژوهش حاضر اهمیت دارد. فیرکلاف گفتمان را نه صرفاً نظامی از نشانه‌ها، بلکه شکلی از عمل اجتماعی می‌داند که هم از ساخت اجتماعی تأثیر می‌پذیرد و هم در ساختن و بازتولید آن نقش دارد (Fairclough, 1995). از این دیدگاه، گفتمان‌ها صرفاً جهان را توصیف نمی‌کنند، بلکه آن را در سطح معنا، هویت و مشروعیت می‌سازند. به همین دلیل، اگر عدالت اجتماعی در گفتمان الگوی اسلامی-ایرانی پیشرفت به صورت مؤثر و منسجم بازنمایی شود، می‌تواند در شکل‌دادن به ادراک عمومی از حقانیت، کارآمدی و اعتبار این الگو نقش ایفا کند. برعکس، اگر میان گفتار عدالت‌محور و واقعیت‌های اجتماعی تجربه شده شکاف عمیق پدید آید، همان دال مرکزی می‌تواند به نقطه آسیب‌پذیری گفتمان تبدیل شود و ظرفیت قدرت نرم آن را تضعیف کند.

بر پایه این تلفیق نظری، رابطه عدالت اجتماعی و قدرت نرم را می‌توان چنین تبیین کرد: عدالت اجتماعی در مقام یک دال مرکزی، مجموعه‌ای از ارزش‌ها، اهداف و نشانه‌های مطلوب را در گفتمان الگوی اسلامی-ایرانی پیشرفت مفصل‌بندی می‌کند؛ این مفصل‌بندی در صورت برخورداری از انسجام معنایی و پشتوانه نهادی، به تولید مشروعیت هنجاری می‌انجامد؛ مشروعیت هنجاری نیز از رهگذر پذیرش، اعتماد و اقتناع اجتماعی، به جاذبه سیاسی و فرهنگی تبدیل می‌شود؛ و این جاذبه، هسته اصلی قدرت نرم را شکل می‌دهد. در نتیجه، قدرت نرم در این پژوهش نه صرفاً پیامد داشتن برخی منابع فرهنگی و ارزشی، بلکه حاصل موفقیت یک گفتمان در تثبیت عدالت به عنوان نشانه حقانیت و برتری هنجاری است.

از این منظر، فرض ضمنی پژوهش آن است که هرچه عدالت اجتماعی در گفتمان الگوی اسلامی-ایرانی پیشرفت از جایگاه مرکزی‌تر، صورت‌بندی منسجم‌تر و بازنمایی معتبرتری برخوردار باشد، ظرفیت آن گفتمان برای تولید مشروعیت و در نتیجه تقویت قدرت نرم بیشتر خواهد بود. در مقابل، هرچه شکاف میان دال عدالت و تجربه عینی جامعه بیشتر شود، امکان فرسایش مشروعیت و کاهش جاذبه هنجاری نیز افزایش می‌یابد. بنابراین، تحلیل عدالت اجتماعی در این مقاله نه صرفاً مطالعه یک مفهوم ارزشی، بلکه بررسی سازوکار گفتمانی تولید یا تضعیف قدرت نرم در چارچوب الگوی اسلامی-ایرانی پیشرفت است.

الگوی مفهومی نهایی

الگوی مفهومی پژوهش را می‌توان به صورت زیر خلاصه کرد:



یافته‌ها و تحلیل

عدالت اجتماعی به مثابه دال مرکزی در الگوی اسلامی-ایرانی پیشرفت

یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد که در الگوی اسلامی-ایرانی پیشرفت، «عدالت اجتماعی» صرفاً یکی از مؤلفه‌های سیاستی یا اخلاقی نیست، بلکه در سطحی عمیق‌تر، نقش دال مرکزی یا نقطه گره‌گاهی را ایفا می‌کند که سایر عناصر گفتمان پیشرفت پیرامون آن معنا می‌یابند. در چارچوب نظری لاکلائو و موفه، هویت هر گفتمان از طریق مفصل‌بندی دال‌های پراکنده حول یک نشانه محوری تثبیت می‌شود و معنا نه به صورت ذاتی، بلکه در متن منازعه‌های گفتمانی ساخته و بازساخته می‌شود (Lacau & Mouffe, 1985). بر این اساس، عدالت اجتماعی در این پژوهش همان نشانه‌ای است که امکان انسجام درونی الگوی پیشرفت را فراهم می‌سازد.

بررسی متون مبنایی الگو و نیز پژوهش‌های داخلی مرتبط نشان می‌دهد که عدالت در این منظومه به طور مکرر در پیوند با مفاهیمی چون کرامت انسانی، رفاه عمومی، رفع تبعیض، استقلال، مشارکت مردمی و مردم‌سالاری دینی صورت‌بندی شده است. افجه و جعفرپور (۱۳۹۱) نیز در بررسی نسبت الگوی اسلامی-ایرانی پیشرفت و عدالت تصریح می‌کنند که عدالت نه ضمیمه‌ای برون‌افزوده، بلکه شرط تحقق خودِ پیشرفت است. همچنین بستان، فولادی‌وندا، لطیفی، و رحمتی (۱۴۰۰) نشان می‌دهند که عدالت



اجتماعی در پیش‌نویس سند الگو، نقشی محوری در سازمان‌دهی اهداف و جهت‌گیری‌های کلان دارد. در همین راستا، کتابی (۱۴۰۰) نیز با نسبت‌سنجی عدالت اجتماعی و الگوهای توسعه دولت‌های پس از انقلاب اسلامی نشان می‌دهد که عدالت اجتماعی، در سطح گفتمانی، یکی از پایدارترین معیارهای ارزیابی الگوهای توسعه در جمهوری اسلامی ایران بوده و همواره به‌منزله شاخص تمایزبخش میان توسعه مطلوب و توسعه صرفاً کمی تلقی شده است.

از این منظر، عدالت اجتماعی در الگو واجد کارکردی دوگانه است: از یک‌سو، هسته معنایی گفتمان پیشرفت را شکل می‌دهد و از سوی دیگر، امکان ترجمه ارزش‌های دینی به زبان حکمرانی، برنامه‌ریزی و سیاست‌گذاری را فراهم می‌سازد. در نتیجه، «پیشرفت» در این الگو صرفاً به معنای رشد کمی یا انباشت ظرفیت‌های اقتصادی نیست، بلکه فرآیندی است که باید با توزیع عادلانه فرصت‌ها، ارتقای کرامت انسانی و کاهش نابرابری‌های ساختاری همراه باشد (افجه و جعفرپور، ۱۳۹۱؛ بستان و همکاران، ۱۴۰۰؛ کتابی، ۱۴۰۰).

مفصل‌بندی عدالت با کرامت، رفاه، استقلال و مردم‌سالاری دینی

یکی از یافته‌های مهم پژوهش آن است که عدالت اجتماعی در الگوی اسلامی-ایرانی پیشرفت، از طریق یک زنجیره هم‌ارزی با مفاهیم کلیدی دیگر مفصل‌بندی شده است. در این زنجیره، عدالت با دال‌هایی مانند کرامت انسانی، رفاه عمومی، استقلال، امنیت اجتماعی، پیشرفت متوازن و مردم‌سالاری دینی پیوند می‌خورد. این پیوندها نشان می‌دهند که عدالت در این گفتمان، تنها یک اصل توزیعی نیست، بلکه بنیان نظم مطلوب اجتماعی و سیاسی را نیز تعیین می‌کند (Lacau & Mouffe, 1985).

پیوند عدالت با کرامت انسانی به این معناست که انسان در این الگو صرفاً نیروی کار یا واحد مصرف‌تلقی نمی‌شود، بلکه موجودی واجد شأن ذاتی و حقوق بنیادین است. از این‌رو، هر سیاستی که به تحقیر، حذف یا بازتولید نابرابری‌های ناروا بینجامد، در تعارض با منطق درونی الگو قرار می‌گیرد. در همین راستا، بستان و همکاران (۱۴۰۰) نشان می‌دهند که عدالت اجتماعی در متن الگو، با فهمی هنجاری از انسان و جامعه پیوند دارد و صرفاً به توزیع منابع مادی فروکاسته نمی‌شود.

ارتباط عدالت با رفاه عمومی نیز نشان می‌دهد که رفاه در الگوی پیشرفت، معنایی فراتر از افزایش سطح مصرف دارد. رفاه، در اینجا، در قالب تأمین حداقل‌های شایسته‌زندگی، گسترش دسترسی برابر به خدمات عمومی و کاهش شکاف‌های طبقاتی فهم می‌شود. این معنا از رفاه، با تفسیری عدالت‌محور از پیشرفت سازگار است و از تبدیل توسعه به فرایندی صرفاً کمی جلوگیری می‌کند (افجه و جعفرپور، ۱۳۹۱).

از سوی دیگر، پیوند عدالت با استقلال حائز اهمیت است. استقلال در این الگو صرفاً استقلال سیاسی در برابر بیرون نیست، بلکه استقلال تصمیم‌گیری، استقلال نهادی و توانمندی درونی برای حل مسائل اجتماعی را نیز شامل می‌شود. در نتیجه، عدالت و استقلال در رابطه‌ای تقویت‌کننده متقابل قرار می‌گیرند: هرچه عدالت در ساختارهای داخلی بیشتر محقق شود، انسجام اجتماعی و قابلیت ایستادگی نظام نیز افزایش می‌یابد. در همین امتداد، نوروزی و مرندي (۱۴۰۱) نشان می‌دهند که در میدان معنایی الگوی

پیشرفت، مفاهیمی نظیر قدرت، استقلال و پیشرفت در نسبت با بنیان‌های هنجاری خاصی فهم می‌شوند و از معناهای صرفاً فنی فاصله می‌گیرند.

همچنین، پیوند عدالت با مردم‌سالاری دینی نشان می‌دهد که مشارکت سیاسی بدون عدالت، به صورتی صوری و تهی از معنا تبدیل می‌شود.

کارکرد هژمونیک عدالت در بازتعریف مفهوم پیشرفت

یافته دیگر پژوهش آن است که عدالت اجتماعی در الگوی اسلامی-ایرانی پیشرفت، مفهوم «پیشرفت» را از منطق صرفاً تکنوکراتیک و رشدگرایانه جدا می‌کند و آن را در افقی هنجاری و تمدنی بازتعریف می‌نماید. در الگوهای متعارف توسعه، شاخص‌های کمی نظیر رشد اقتصادی، افزایش سرمایه‌گذاری و ارتقای بهره‌وری معمولاً معیار اصلی پیشرفت‌اند. با این حال، در الگوی اسلامی-ایرانی پیشرفت، این شاخص‌ها به‌تنهایی کافی تلقی نمی‌شوند؛ زیرا اگر به بازتولید تبعیض، شکاف طبقاتی یا تضعیف کرامت انسانی بینجامند، فاقد مشروعیت هنجاری خواهند بود (بستان و همکاران، ۱۴۰۰).

در این چارچوب، عدالت به‌منزله دال مرکزی، نوعی مفصل‌بندی هژمونیک از پیشرفت ارائه می‌دهد؛ یعنی پیشرفت تنها زمانی اصیل و مطلوب تلقی می‌شود که در خدمت عدالت باشد. این یافته با تحلیل نوروبی و مرنیدی (۱۴۰۱) نیز هم‌راستا است؛ آنان نشان می‌دهند که مفاهیم محوری الگوی پیشرفت در یک میدان معنایی خاص سازمان می‌یابند و از معناهای صرفاً مدرن، ابزاری و تکنیکی فاصله می‌گیرند. در چنین وضعی، پیشرفت از پروژه‌ای صرفاً اقتصادی به پروژه‌ای فرهنگی-تمدنی تبدیل می‌شود.

از منظر نظریه گفتمان، عدالت در اینجا نقش دال تهی نسبی را نیز ایفا می‌کند؛ بدین معنا که ظرفیت جذب و سازمان‌دهی مطالبات متنوع اجتماعی را دارد و می‌تواند آن‌ها را در قالب یک افق مشترک گرد آورد. از همین رو، عدالت در الگوی پیشرفت صرفاً یک اصل توزیعی نیست، بلکه زبان مشترک پیوندهنده میان ارزش‌های دینی، اهداف حکمرانی و مطالبات اجتماعی است.

شکاف میان عدالت متنی و عدالت عملی

با وجود انسجام نسبی در سطح مفهومی، یکی از مهم‌ترین یافته‌های پژوهش، شکاف میان عدالت متنی و عدالت عملی است. عدالت متنی به حضور پررنگ و نظام‌مند مفهوم عدالت در اسناد، متون رسمی و صورت‌بندی‌های نظری اشاره دارد؛ در حالی که عدالت عملی ناظر به تحقق عینی آن در زندگی روزمره، تجربه شهروندان و سازوکارهای نهادی است. این شکاف، مهم‌ترین آسیب‌پذیری الگوی عدالت‌محور پیشرفت محسوب می‌شود.

از منظر تحلیل گفتمان انتقادی، صرف حضور یک مفهوم در متن، به معنای تثبیت اجتماعی آن نیست. فیرکلاف (۱۹۹۲) یادآور می‌شود که متن، گفتمان و کنش اجتماعی باید در پیوند با یکدیگر فهم شوند؛ یعنی معنای زمانی پایدار می‌شود که در نهادها، سیاست‌ها و مناسبات واقعی نیز بازتولید شود. بر همین اساس، اگر عدالت در سطح اسناد رسمی برجسته باشد اما در سطح اجرا با تبعیض، نابرابری یا ناکارآمدی همراه شود، ظرفیت اقناعی گفتمان به‌تدریج فرسوده خواهد شد.



در ادبیات داخلی نیز بستان و همکاران (۱۴۰۰) بر این نکته تأکید می‌کنند که تحقق عدالت در الگو، نیازمند ترجمه نهادی و اجرایی است و صرف تکرار مفهومی آن در اسناد بالادستی کفایت نمی‌کند. افزون بر این، کتابی (۱۴۰۰) در بررسی الگوهای توسعه دولت‌های پس از انقلاب اسلامی نشان می‌دهد که یکی از محورهای اصلی نقد الگوهای توسعه در ایران، فاصله میان آرمان عدالت اجتماعی و میزان تحقق عینی آن در ساختارهای اجرایی و سیاست‌های توزیعی بوده است. به عبارت دیگر، خطر اصلی زمانی پدید می‌آید که عدالت به دالی نمادینِ پرکاربرد اما کم‌اثر تبدیل شود؛ وضعیتی که در آن، شکاف میان وعده و تجربه به بی‌اعتمادی اجتماعی، افزایش بدبینی و تضعیف هژمونی گفتمانی می‌انجامد.

این شکاف، از منظر نظریه مشروعیت نیز واجد اهمیت است. مطابق تلقی سچمن، مشروعیت زمانی پایدار می‌ماند که یک نظم اجتماعی نه تنها از نظر هنجاری پذیرفتنی، بلکه از نظر عملکردی نیز معقول و مؤثر تلقی شود (Suchman, 1995). در نتیجه، اگر عدالت در سطح عملی محقق نشود، نه فقط عدالت بلکه کل منطق مشروعیت‌بخش الگو با بحران مواجه خواهد شد.

عدالت اجتماعی و تولید مشروعیت هنجاری

یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که عدالت اجتماعی در الگوی اسلامی-ایرانی پیشرفت، مهم‌ترین منبع تولید مشروعیت هنجاری است. مشروعیت هنجاری به معنای پذیرش یک نظم سیاسی به دلیل عادلانه، اخلاقی و مطلوب بودن آن است، نه صرفاً به سبب اجبار یا عادت. در این معنا، عدالت حلقه واسط میان گفتمان پیشرفت و پذیرش اجتماعی آن است.

سچمن (۱۹۹۵) مشروعیت را به عنوان ادراک مطلوبیت و قابل قبول بودن یک نهاد یا نظم تعریف می‌کند. در این چارچوب، هرچه عدالت در نظام حکمرانی بیشتر بازنمایی و تجربه شود، قابلیت نظام برای کسب پذیرش عمومی افزایش می‌یابد. از این منظر، عدالت اجتماعی در الگوی پیشرفت، سه سطح از مشروعیت را تقویت می‌کند: نخست، مشروعیت ارزشی، زیرا الگو خود را بر پایه ارزش‌های دینی و انسانیِ عدالت‌محور صورت‌بندی می‌کند؛ دوم، مشروعیت کارکردی، زیرا سیاست‌های عادلانه می‌تواند کارآمدی و اعتماد عمومی را تقویت کنند؛ و سوم، مشروعیت مشارکتی، زیرا عدالت با مشارکت عمومی و مردم‌سالاری دینی پیوند می‌خورد (Suchman, 1995).

در همین زمینه، شریعتی و سلیمانی‌پور (۱۳۹۴) در بحث از تضمین‌های بنیادین الگوی اثربخش اسلامی و ایرانی پیشرفت نشان می‌دهند که مشروعیت، عدالت، پاسخگویی، مشارکت و حاکمیت قانون از مؤلفه‌های اصلی حکمرانی اثربخش‌اند. این یافته با نتایج پژوهش حاضر هم‌خوان است و نشان می‌دهد که عدالت نه در حاشیه، بلکه در مرکز سازوکار مشروعیت‌سازی قرار دارد. بنابراین، می‌توان گفت عدالت اجتماعی در الگوی اسلامی-ایرانی پیشرفت، نه فقط یک اصل اخلاقی، بلکه یک سازوکار نهادی برای تثبیت مقبولیت و مشروعیت است. هرچه این سازوکار ضعیف‌تر عمل کند، ظرفیت هنجاری الگو نیز کاهش می‌یابد.



نسبت عدالت اجتماعی و قدرت نرم

یافته‌های پژوهش آن است که میان عدالت اجتماعی و قدرت نرم، رابطه‌ای مستقیم اما مشروط برقرار است. نای، قدرت نرم را توانایی جذب و اقناع از طریق ارزش‌ها، فرهنگ و مشروعیت تعریف می‌کند. بر این اساس، نظامی که بتواند عدالت را به صورت عینی و باورپذیر محقق کند، از ظرفیت بیشتری برای تولید جذابیت هنجاری و اقناع اجتماعی برخوردار خواهد بود.

در الگوی اسلامی-ایرانی پیشرفت، عدالت اجتماعی به مثابه یکی از مهم‌ترین منابع قدرت نرم عمل می‌کند؛ زیرا عدالت می‌تواند هم در سطح داخلی اعتماد عمومی را افزایش دهد و هم در سطح بیرونی امکان عرضه یک الگوی بدیل را فراهم آورد. به بیان دیگر، اگر عدالت در ساختارهای حکمرانی، توزیع منابع و فرصت‌ها، و در تجربه زیسته شهروندان بازتاب یابد، نظام از نوعی اعتبار اخلاقی و جذابیت اجتماعی برخوردار می‌شود که معادل قدرت نرم است.

در همین زمینه، کتابی، شفیعی‌فر، و سلیمانی (۱۴۰۰) نیز در پژوهشی درباره میزان تحقق مؤلفه عدالت اجتماعی در قدرت نرم جمهوری اسلامی ایران نشان می‌دهند که عدالت اجتماعی یکی از مؤلفه‌های بنیادین در ارزیابی ظرفیت نرم نظام سیاسی است و میزان تحقق آن، نقش مستقیمی در افزایش یا کاهش جاذبه هنجاری جمهوری اسلامی دارد. این یافته با نتیجه پژوهش حاضر هم‌سو است و تأیید می‌کند که قدرت نرم، نه صرفاً از طریق بازنمایی رسانه‌ای، بلکه از مسیر تجربه‌پذیر شدن عدالت در زیست اجتماعی تقویت می‌شود.

با این حال، این رابطه شرطی است. اگر عدالت در سطح شعار باقی بماند یا به واسطه نابرابری‌های ملموس و شکاف‌های اجتماعی مخدوش شود، همان دال مرکزی به نقطه ضعف گفتمان تبدیل می‌شود. در این صورت، به جای افزایش جاذبه، فرسایش نمادین رخ می‌دهد و قدرت نرم کاهش می‌یابد. از این منظر، قدرت نرم در این الگو بیش از آنکه تابع تبلیغ یا بازنمایی باشد، به میزان تحقق واقعی عدالت وابسته است. چنین برداشتی با ادبیات حکمرانی اثربخش در الگوی پیشرفت نیز هم‌خوان است؛ جایی که مشروعیت، عدالت، کارآمدی و مشارکت در پیوندی درونی با یکدیگر قرار می‌گیرند (شریعتی و سلیمانی‌پور، ۱۳۹۴؛ کتابی و همکاران، ۱۴۰۰).

بنابراین، قدرت نرم و عدالت اجتماعی در یک رابطه بازتولیدی قرار دارند: عدالت، تولیدکننده اعتماد و اقناع است؛ و اعتماد و اقناع، زیرساخت شکل‌گیری قدرت نرم‌اند. در مقابل، بی‌عدالتی می‌تواند به فرسایش هژمونی، کاهش پذیرش اجتماعی و تضعیف سرمایه نمادین منجر شود.

نتیجه‌گیری؛

پژوهش حاضر با هدف تحلیل گفتمان قدرت نرم در الگوی اسلامی-ایرانی پیشرفت با تأکید بر مفصل‌بندی عدالت اجتماعی انجام شد. مسئله اصلی پژوهش آن بود که عدالت اجتماعی در این الگو چه جایگاهی در ساختار معنایی گفتمان پیشرفت دارد و چگونه می‌تواند در نسبت با مشروعیت و قدرت نرم تبیین شود. بر پایه چارچوب نظری لاکلاو و موفه، تحلیل گفتمان انتقادی



فیرکلاف، نظریه قدرت نرم نای و نظریه مشروعیت سچمن، یافته‌های پژوهش نشان داد که عدالت اجتماعی در الگوی اسلامی-ایرانی پیشرفت نه یک مؤلفه فرعی، بلکه دال مرکزی و سازمان‌دهنده اصلی گفتمان الگوست.

نتایج تحلیل نشان داد که عدالت اجتماعی در این گفتمان از طریق پیوند با مفاهیمی چون کرامت انسانی، رفاه عمومی، استقلال، مشارکت اجتماعی و مردم‌سالاری دینی مفصل‌بندی می‌شود و از این رهگذر، افق معنایی پیشرفت را از برداشت‌های صرفاً کمی، رشدگرا و تکنوکراتیک فراتر می‌برد. بدین معنا، پیشرفت در الگوی اسلامی-ایرانی تنها زمانی واجد اصالت و مقبولیت است که در خدمت تحقق عدالت قرار گیرد و بتواند نابرابری‌های ناروا، تبعیض‌های ساختاری و محرومیت‌های اجتماعی را کاهش دهد (افجه و جعفرپور، ۱۳۹۱؛ بستان و همکاران، ۱۴۰۰؛ کتابی، ۱۴۰۰).

یافته‌های پژوهش همچنین نشان داد که عدالت اجتماعی در این الگو، صرفاً نقش هنجاری ندارد، بلکه یکی از بنیادی‌ترین سازوکارهای تولید مشروعیت نیز به شمار می‌آید. به بیان دیگر، مشروعیت الگوی اسلامی-ایرانی پیشرفت تا حد زیادی وابسته به آن است که عدالت نه فقط در سطح گفتار و اسناد، بلکه در سطح عملکرد نهادی، توزیع فرصت‌ها، سیاست‌های رفاهی و تجربه زیسته شهروندان نیز قابل مشاهده باشد. از همین رو، هرچه فاصله میان صورت‌بندی گفتمانی عدالت و تحقق عینی آن بیشتر شود، ظرفیت مشروعیت‌زایی الگو کاهش می‌یابد و گفتمان با بحران اقناع و پذیرش اجتماعی مواجه می‌شود.

در همین راستا، یکی از مهم‌ترین نتایج پژوهش، برجسته‌سازی شکاف میان «عدالت متنی» و «عدالت عملی» بود. حضور پررنگ عدالت در اسناد و متون رسمی، به‌خودی‌خود تضمین‌کننده تحقق اجتماعی آن نیست. از منظر تحلیل گفتمان انتقادی، دال‌ها زمانی در ساخت اجتماعی تثبیت می‌شوند که در نهادها، رویه‌ها و روابط اجتماعی نیز بازتولید شوند. بنابراین، چنانچه عدالت در سطح شعار باقی بماند و نتواند در قالب سیاست‌های عمومی عادلانه، کاهش شکاف‌های اجتماعی و افزایش فرصت‌های برابر متجلی شود، همین دال مرکزی می‌تواند به کانون بحران معنایی و تضعیف هژمونی گفتمانی بدل شود (کتابی، ۱۴۰۰).

از سوی دیگر، یافته‌های پژوهش نشان داد که عدالت اجتماعی با قدرت نرم نیز رابطه‌ای بنیادین و مشروط دارد. در چارچوب نظری نای، قدرت نرم از طریق جذابیت هنجاری، اعتبار اخلاقی و توان اقناع شکل می‌گیرد. بر این اساس، هرچه نظام سیاسی در تحقق عدالت اجتماعی موفق‌تر باشد، امکان بیشتری برای تولید اعتماد اجتماعی، تحکیم سرمایه نمادین و عرضه الگویی جذاب در سطح داخلی و بیرونی خواهد داشت. در مقابل، شکاف میان ادعای عدالت و واقعیت اجتماعی می‌تواند موجب فرسایش سرمایه نمادین، کاهش جاذبه گفتمانی و تضعیف قدرت نرم شود. این نتیجه با یافته‌های کتابی، شفیع‌فر، و سلیمانی (۱۴۰۰) نیز هم‌خوان است که نشان می‌دهند تحقق مؤلفه عدالت اجتماعی تأثیر مستقیمی بر ظرفیت نرم جمهوری اسلامی ایران دارد.

در یک جمع‌بندی کلی می‌توان گفت که الگوی اسلامی-ایرانی پیشرفت، عدالت اجتماعی را در مرکز دستگاه معنایی خود قرار داده و از طریق آن می‌کوشد میان ارزش‌های دینی، حکمرانی، مشارکت اجتماعی و آرمان پیشرفت پیوند برقرار کند. اما پایداری و اثرگذاری این گفتمان در گرو آن است که عدالت از سطح بازنمایی مفهومی به سطح تحقق نهادی، اجرایی و زیست‌شده انتقال یابد.



بنابراین، توان گفتمان الگو در تولید مشروعیت و قدرت نرم، نه صرفاً تابع انسجام نظری آن، بلکه وابسته به میزان موفقیتش در تحقق عینی عدالت اجتماعی است.

پیشنهاها

نخست، ضروری است عدالت اجتماعی در فرایند سیاست‌گذاری الگوی اسلامی-ایرانی پیشرفت از سطح یک مفهوم ارزشی و آرمانی به سطح شاخص‌های روشن، سنجش‌پذیر و قابل ارزیابی منتقل شود. تا زمانی که عدالت صرفاً در قالب دال‌های کلی و هنجاری باقی بماند، امکان ارزیابی میزان تحقق آن در ساحت اجرا محدود خواهد بود. از این‌رو، طراحی مجموعه‌ای از شاخص‌های نهادی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی برای سنجش عدالت، می‌تواند زمینه تبدیل عدالت گفتمانی به عدالت اجرایی را فراهم سازد. دوم، لازم است در تدوین و اجرای برنامه‌های پیشرفت، پیوند عدالت با کرامت انسانی، رفاه عمومی، استقلال و مشارکت اجتماعی به‌صورت عملیاتی حفظ شود. به عبارت دیگر، عدالت نباید صرفاً در سطح توزیع اقتصادی فهم شود، بلکه باید در دسترسی برابر به فرصت‌ها، کیفیت خدمات عمومی، سازوکارهای مشارکت، کاهش تبعیض و ارتقای منزلت شهروندان نیز بازتاب یابد. این امر می‌تواند مانع از تقلیل مفهوم عدالت به برداشت‌های صرفاً اقتصادی یا شعاری شود.

سوم، کاهش شکاف میان عدالت متنی و عدالت عملی باید به‌عنوان یکی از اولویت‌های اصلی حکمرانی در چارچوب الگوی پیشرفت مورد توجه قرار گیرد. این امر مستلزم تقویت شفافیت، پاسخگویی، نظارت‌پذیری و ارزیابی مستمر سیاست‌های عمومی است. هرچه نهادهای حکمرانی بتوانند نشان دهند که عدالت در تصمیم‌گیری‌ها، تخصیص منابع و فرایندهای اجرایی حضور دارد، ظرفیت مشروعیت‌زایی و اعتمادسازی نیز افزایش خواهد یافت.

چهارم، از آنجا که عدالت اجتماعی یکی از بنیان‌های قدرت نرم در این الگو است، سیاست‌گذاران باید از رویکردهای تبلیغاتی صرف در بازنمایی عدالت پرهیز کنند و به‌جای آن، بر تحقق عینی و تجربه‌پذیر عدالت در زیست اجتماعی تمرکز نمایند. قدرت نرم زمانی تقویت می‌شود که شهروندان و ناظران بیرونی، عدالت را نه در سطح شعار، بلکه در سازوکارهای واقعی حکمرانی مشاهده کنند.

پنجم، پیشنهاد می‌شود در سطوح اسناد بالادستی و برنامه‌های توسعه، پیوست عدالت اجتماعی برای سیاست‌ها و طرح‌های کلان طراحی شود؛ به این معنا که هر برنامه مهم اقتصادی، فرهنگی، آموزشی یا رفاهی، پیش از اجرا از منظر آثار آن بر کاهش یا تشدید نابرابری‌ها ارزیابی شود. چنین رویکردی می‌تواند عدالت را از یک مفهوم پسینی به یک معیار پیشینی در سیاست‌گذاری تبدیل کند.

ششم، پژوهش‌های آتی به صورت تطبیقی، نسبت میان عدالت اجتماعی و قدرت نرم را در الگوی اسلامی-ایرانی پیشرفت با دیگر الگوهای بومی یا تمدنی توسعه بررسی کنند. این مقایسه می‌تواند نشان دهد که چه ظرفیت‌ها و چه محدودیت‌هایی در صورت‌بندی عدالت‌محور الگوی اسلامی-ایرانی وجود دارد.



هفتم، انجام پژوهش‌های تجربی درباره میزان انطباق عدالت متنی و عدالت عملی در حوزه‌های مشخصی مانند آموزش، سلامت، رفاه، اشتغال و توزیع منطقه‌ای امکانات ضروری به نظر می‌رسد. پژوهش حاضر ماهیتی تحلیلی-گفتمانی داشته است؛ از این رو، تکمیل آن با مطالعات میدانی و داده‌محور می‌تواند تصویری دقیق‌تر از سطح تحقق عدالت در عرصه حکمرانی به دست دهد.

هشتم، پیشنهاد می‌شود رابطه میان عدالت اجتماعی و مشروعیت در الگوی اسلامی-ایرانی پیشرفت با استفاده از روش‌های ترکیبی و پیمایشی بررسی شود تا مشخص گردد که شهروندان چگونه نسبت میان عدالت، اعتماد، مقبولیت و کارآمدی را ادراک می‌کنند. این مسیر پژوهشی می‌تواند حلقه اتصال میان سطح نظری گفتمان و سطح ادراکی جامعه را روشن‌تر سازد.



فهرست منابع؛

- افجه، سیدعلی اکبر، و جعفرپور، محمود. (۱۳۹۱). نسبت‌شناسی «الگوی اسلامی-ایرانی پیشرفت» و «عدالت» با تأکید بر عدالت سازمانی. *شریعتی، شهباز، و سلیمانی پور، زهرا*. (۱۳۹۴). تضمن‌های بنیادین الگوی اثربخش اسلامی و ایرانی پیشرفت. فصلنامه علمی مطالعات الگوی پیشرفت اسلامی ایرانی، ۳(۶)، ۴۹-۷۲.
- نوروزی، مجتبی، و مرندي، زهره. (۱۴۰۱). طراحی قدرت در الگوی پیشرفت اسلامی-ایرانی بر پایه مفهوم‌شناسی آن در سند چشم‌انداز ۱۴۰۴ با تأکید بر میدان معنایی ایزوتسو.
- بستان، حسین، فولادی‌وند، حفیظ‌اله، لطیفی، میثم، و رحمتی، مسعود. (۱۴۰۰). بررسی عدالت در پیش‌نویس سند الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت با تأکید بر عدالت اجتماعی. *مطالعات فرهنگی اجتماعی حوزه*، ۵(۹)، ۱۰۳-۱۲۲.
- پورفرج، علیرضا، و انصاری سامانی، حبیب. (۱۳۸۹). بررسی نظری عدالت استحقاقی مبتنی بر نظام شایستگی با مبانی عدالت اسلامی. *اقتصاد اسلامی*، ۴۰(۴).
- توتونچیان، ایرج، و عیوضلو، حسین. (۱۳۷۹). کاربرد نظریه عدالت اقتصادی در نظام اسلامی توزیع ثروت و درآمد. *تحقیقات اقتصادی*، ۵۷(۵۷)، ۹۷-۱۳۲.
- حاضری، محمدهادی. (۱۴۰۴). تحلیل معرفت‌شناختی نقش اصل عدالت در نسبت فقه و اخلاق. فصلنامه اخلاق‌پژوهشی، ۸(۴)، ۶۵-۹۰.
- خامنه‌ای، سیدعلی. (۱۳۹۰، ۲۷ اردیبهشت). مفاهیم و معیارهای عدالت اجتماعی و اقتصادی در چهارچوب الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت. پایگاه اطلاع‌رسانی دفتر حفظ و نشر آثار آیت‌الله العظمی خامنه‌ای. <https://farsi.khamenei.ir/others-article?id=۲۵۳۶۰>
- دفتر حفظ و نشر آثار حضرت آیت‌الله العظمی خامنه‌ای (۱۳۹۰). مفاهیم و معیارهای عدالت اجتماعی و اقتصادی در چهارچوب الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت. بازتابی شده از پایگاه اطلاع‌رسانی دفتر حفظ و نشر آثار آیت‌الله العظمی خامنه‌ای. (khamenei.ir)
- دفتر حفظ و نشر آثار حضرت آیت‌الله العظمی خامنه‌ای (۱۳۹۷). (بلاغیه سند الگوی پایه اسلامی ایرانی پیشرفت و فراخوان تکمیل و ارتقای آن. تهران: انتشارات انقلاب اسلامی.
- راغفر، حسین، و مکی‌پور، مریم. (۱۳۹۵). توسعه و عدالت اجتماعی: نقد ساختار برنامه‌های توسعه پس از انقلاب اسلامی. تهران: انتشارات نهادگرا.
- سیدباقری، سیدکاظم. (۱۳۹۷). مبانی معرفت‌شناختی عدالت اجتماعی با تأکید بر قرآن کریم. *مذهن*، ۱۹(۷۶)، ۱۱۱-۱۳۴.
- کتابی، امیرعلی. (۱۴۰۰). نسبت‌سنجی عدالت اجتماعی با الگوهای توسعه دولت‌های پس از انقلاب اسلامی. *جامعه‌شناسی سیاسی انقلاب اسلامی*، ۲(۴)، ۲۹-۵۲.
- کتابی، امیرعلی، شفیعی‌فر، محمد، و سلیمانی، غلامعلی. (۱۴۰۰). میزان تحقق مؤلفه عدالت اجتماعی قدرت نرم جمهوری اسلامی ایران بر اساس الگوهای توسعه دولت‌ها. *مطالعات قدرت نرم*، ۱۱(۱)، ۲۰۱-۲۲۸.
- الگوی پایه اسلامی ایرانی پیشرفت (۱۳۹۷). (تهران: مرکز الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت.
- هزار جریبی، جعفر. (۱۳۹۰). بررسی احساس عدالت اجتماعی و عوامل موثر بر آن (مطالعه موردی شهر تهران). فصلنامه علمی جامعه‌شناسی کاربردی، سال بیست و دوم، شماره پیاپی (۲۳)، شماره سوم ۴۱-۶۲.

Fairclough, Norman. (1992). *Discourse and social change*. Polity Press.



- Laclau, Ernesto., & Mouffe, Chantal. (1985). *Hegemony and socialist strategy: Towards a radical democratic politics*. Verso.
- Laclau, Ernesto., & Mouffe, Chantal. (2001). *Hegemony and socialist strategy: Towards a radical democratic politics* (2nd ed.). Verso.
- Nye, Joseph Samuel, Jr. (2004). *Soft power: The means to success in world politics*. PublicAffairs.
- Suchman, Mark C. (1995). Managing legitimacy: Strategic and institutional approaches. *Academy of Management Review*, 20(3), 571–610. <https://doi.org/10.5465/amr.1995.9508080331>